

ایران در نخستین سده‌های اسلامی



ایران در نخستین سده‌های اسلامی

ادموند هرتسیگ و سارا استوارت

ترجمه‌ی کاظم فیروزمند



Early Islamic Iran
Edmund Herzig & Sarah Stewart

ایران در نخستین سده‌های اسلامی

گروه مؤلفان

ویراستاران: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت

ترجمه از انگلیسی: کاظم فیروزمند

ویرایش: تحریریه‌ی نشر مرکز

حروف چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۹۴، شماره‌ی نشر ۱۱۶۰، ۱۶۰۰ نسخه، چاپ جباری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۷۱-۳

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و بخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

عنوان و نام پدیدآور: ایران در نخستین سده‌های اسلامی / گروه مؤلفان: ویراستاران ادموند هرتسیگ و سارا استوارت؛

ترجمه‌ی کاظم فیروزمند

مشخصات ظاهری: ده، ۲۳۰ ص: مصور

یادداشت: عنوان اصلی: Early Islamic Iran, 2012، کتاب‌نامه

موضوع: ایران تاریخ پس از اسلام، ۲۰-۶۵۴ ق. اسلام - زردشتی - تمدن - دین

شناسه‌ی افزوده: هرتسیگ، ادموند، Herzig, Edmund استوارت، سارا، Stewart, Sarah، ویراستار

شناسه‌ی افزوده: فیروزمند، کاظم، ۱۳۲۷ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۹۱ الف / ۱۰۹ DSR

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۷۱۳۷۲

این مجلد اهدا می‌شود به

آلگ گرابار و ایرج افشار



فهرست

.....	سپاسگزاری	۱
.....	مقدمه	۲
.....	۱ سامانیان: نخستین سلسله‌ی دوره‌ی اسلامی در آسیای مرکزی	۴
.....	۲ خوب، بد، زیبا: بقای مفاهیم اخلاقی ایران باستان در قصه‌های	
.....	عامیانه‌ی فارسی بعد از اسلام	۲۰
.....	۳ هنر ایرانی اواخر عهد باستان	۳۷
.....	۴ آیا <i>سندبادنامه</i> افسانه‌ی آفرینش زُروانی است؟	۵۳
.....	۵ نخستین مورخان فارسی‌زبان و میراث ایران پیش از اسلام	۷۵
.....	۶ اندرزنامه در ایران قرن دهم و اوایل یازدهم و نثر فارسی قدیم	۹۶
.....	۷ نمایش قدرت در هنر و معماری ایرانِ اوایلِ دوره‌ی اسلامی	۱۲۶
.....	۸ کاخ بلندِ قابوس و شمگیر	۱۴۸
.....	۹ اقتدار و هویت در کتاب‌های پهلوی	۱۷۱
.....	۱۰ ایده‌ی ایران در سرزمین‌های آل بویه	۱۸۳
.....	اختصارات	۱۹۸
.....	کتاب‌شناسی / انگلیسی	۱۹۹
.....	کتاب‌نامه / فارسی و عربی	۲۱۵
.....	نمایه	۲۱۸

فهرست شکل ها

فصل هفت

- | | |
|-----|---|
| ۱۲۷ | شکل ۱. سروستان، آتشکده (؟) قرن هشتم.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |
| ۱۳۰ | شکل ۲. مسجد عصر عباسی، قرن نهم.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |
| ۱۳۱ | شکل ۳. بخارا، مقبره‌ی سامانیان، قرن دهم.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |
| ۱۳۳ | شکل ۴. بخارا، مقبره‌ی سامانیان، جزئیات کتیبه‌ی سردر.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |
| ۱۳۳ | شکل ۵. پارچه‌ی ابریشم بافته‌شده برای ابومنصور بختگین
(درگذشت ۹۶۱) موسوم به «کفن سن خوزه». پاریس، لوور. OAY۵۰۲. |
| ۱۳۴ | شکل ۶. پیاله‌ی سفالی از نیشاپور یا سمرقند، قرن دهم.
کپنهاگ، مجموعه‌ی دیوید، ۲۲، ۱۹۷۴ |
| ۱۳۵ | شکل ۷. اصفهان، در ورودی مسجد جورجیر (حکیم)، حدود ۱۰۰۰ میلادی.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |
| ۱۳۶ | شکل ۸. تخت جمشید: کتیبه‌ی عضدالدوله، ۹۵۵-۹۵۶.
عکس: جاناناتان بلوم و شیلا بلر. |

- شکل ۹. شله‌ی ابریشمی کتیبه‌دوزی‌شده با نام زادان فرخ و بهاءالدوله، حدود ۱۰۰۰ میلادی، واشینگتن دی‌سی، موزه‌ی منسوجات، شماره ۳,۱۱۶. ۱۴۰
- شکل ۱۰. ظروف‌آلات نقره، تقدیم‌شده به والگیر ابن‌هارون، حدود ۱۰۰۰ میلادی. ۱۴۱
- شکل ۱۱. دامن‌ان، مناره‌ی مسجد تاریک‌خانه، ۱۰۲۶-۱۰۳۲. ۱۴۲
- عکس: جانانان بلوم و شیلا بلر.

فصل هشت

- شکل ۱. گنبد قابوس ۱۵۰
- شکل ۲. میل رادکان ۱۶۰
- شکل ۳. برج مقبره، لاجیم ۱۶۲
- شکل ۴. برج مقبره‌ی رسگت ۱۶۳

سپاسگزاری

ویراستاران علاقه‌مندند از متولیان بنیاد سودآور به‌خاطر پشتیبانی مداوم‌شان از سمپوزیوم‌های *ایده‌ی ایران* و انتشار سخن‌رانی‌های آن سپاسگزاری کنند. خانم سودآور-فرمانفرم‌اثبان همچنان در برنامه‌ریزی هر رویدادی دخیل‌اند و ما چون همیشه از نظرها و توصیه‌های ایشان قدردانی می‌کنیم.

این مجلد حاوی مقالات سخن‌رانان دو سمپوزیوم (۲۰۰۹/۱۰) است و باز هم به‌خاطر اشتیاق و تعهد دکتر پرویز فزونی، دقت و تخصص‌اش در حروف‌چینی و صفحه‌بندی مقاله‌ها، مدیون اویم. همچنین از لوئیز هاسکینگ به‌خاطر شکیبایی‌اش و وقتی که صرف ویرایش فنی و ارتباط با مؤلفان کرده است تشکر می‌کنیم. از ایرج باقرزاده، الکس رایت و کارکنان آی. بی. توریس به‌خاطر کمک به تولید و انتشار سپاسگزاری می‌کنیم.

در پایان، تشکرات خود را به مؤلفان به‌خاطر مقالات ممتازشان تقدیم می‌داریم.

مقدمه

ادموند هرتسیگ

و

سارا استوارت

فصل‌های این مجلد براساس مقاله‌های عرضه‌شده در دو سمپوزیومی است که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در مجموعه‌ی *ایده‌ی ایران* در لندن برگزار شد و هر دو به دوره‌ی اولیه‌ی اسلامی در تاریخ ایران می‌پرداخت. پرسش‌های زیادی درباره‌ی این دوره همچنان مطرح و در برخی موارد محل مناقشه است: مردمان شاهنشاهی ایران چه واکنشی در برابر فتح مسلمانان داشتند؟ نخبگان موجود با چه سرعتی با وضع جدید ساختند و در آن جذب شدند؟ روند تغییر دین از مزدپرستی / آیین زرتشتی به اسلام چه خصلت و آهنگی داشت، و مزدپرستان باقی‌مانده در برابر اسلام چه کردند؟ از سنت‌های فرهنگی پیشین ایران، در ادبیات، هنر و معماری، و در آداب اجتماعی و سیاسی، چه مقدار باقی ماند و با ظهور دوباره در کسوت اسلامی در خلافت عباسیان و پایتخت‌های سلسله‌های «مستقل» ایرانی طاهریان، صفاریان و بوییان چه تحولاتی به خود دید؟ و سرِ آخر، اما نه اصلاً کم‌باروبر، چرا زبان فارسی جدید در زمانی و در جایی و به نحوی ظهور کرد، در حالی که در اکثر نقاط امپراتوری اسلامی زبان‌های رایج پیش از اسلام جا به زبان عربی به‌عنوان زبان مکتوب مسلمانان دادند؟ مقالاتی که در این کتاب گرد آمده است به رشته

موضوعاتی در تاریخ سیاسی، فرهنگی و دینی این دوره می‌پردازند و این موارد و موارد دیگری را روشن می‌سازند و امکان آن را می‌دهند که درکی متنوع‌تر از تحولات سیاسی، هنری، دینی و ادبی این عصر مهم کسب کنیم.

سامانیان: نخستین سلسله‌ی دوره‌ی اسلامی

در آسیای مرکزی

لوک تردول (مرکز پژوهشی خلیلی و موزه‌ی اشمولیان)

همه‌ی فصل‌های این مجلد به‌رغم تنوع زیاد موضوعات، به یک مضمون مشترک می‌پردازند: یعنی تأثیر آن مفاهیم و جهان‌بینی‌های پیش از اسلام که ضربه‌ی فتوحات عرب را از سر گذراندند و تلفیق فرهنگی مستولی بر ایران پیش از مغول را پروراندند. دامنه‌ی نفوذ گذشته‌ی باستان را می‌توان به صورت‌های بسیار گوناگونی مشاهده کرد؛ پایداری فارسی محاوره‌ای در مقام زبان میانجی شرق ایران؛ تشریفات دربارهای خلافتی و سلطنتی؛ تبارشناسی‌های شاهنشاهان ساسانی که بر تخیل شاعران و فرمانروایان، هردو، حاکم بود. حتا اشیای پیش‌پاافتاده‌ی زندگی روزمره — چون درهم نقره که اندازه و ابعاد و جنس‌اش بازمانده‌ی مستقیم در اخم ساسانی بود — همه حاکی از کیفیت دیرپای فرهنگ ایرانی است. ایده‌ی ایران، اگر بخواهیم عنوان این مجموعه را به عاریه گیریم، در سراسر شرق سده‌های نخستین اسلامی حضور عام داشت.

فرمانروایان سامانی مشرق که در قرن دهم [چهارم هجری] بر سرزمین وسیعی از تهران امروز تا اوزکند در دره‌ی فرغانه حکومت می‌کردند که پیمودن آن سواره دو ماه تمام طول می‌کشید، در حافظه‌ی تاریخی جهان ایرانی جایگاه خاصی دارند.^۱ آنها نه فقط آخرین خاندان حکومتگر ایرانی‌نژاد بودند که پیش از یورش‌های ترکان

که ترکیب جمعیتی جهان اسلام را برای همیشه تغییر داد، در شرق ایران حکومت می‌کردند، بلکه حامیان یک نوزایی ادبی نیز بودند که با سلطه‌ی انحصاری زبان عربی بر فرهنگ برین به مقابله برخاست. با حمایت آنان نخستین دیوان شعر جدید فارسی و ادبیات مشهور پدید آمد و حاصل عظیمی از آثار فارسی در سده‌های آتی را در پی آورد و شالوده‌های ادبیات نوین فارسی را فراهم ساخت. در جهان سامانی بود که نخستین **شاهنامه** به نگارش درآمد، رودکی قصیده‌هایش را سرود و آثار بزرگ پژوهشی معاصر به زبان عربی به فارسی ترجمه شد.

اما ندرت اطلاعات که کوشش برای بازسازی تاریخ سیاسی و اجتماعی شرق ایران در قرن نهم و دهم را عقیم می‌گذارد و شناخت ما از همه‌ی خاندان‌های حکومتگر آن زمان (طاهریان، صفاریان، سامانیان) را محدود می‌سازد، بیش از همه بر سامانیان تأثیر گذاشته است. تاریخ سامانیان را خارجیان بازمی‌گویند و درباره‌ی آن روایت اصلی منسجم و یکپارچه‌ای موجود نیست از آن گونه که مسکویه برای آل بویه‌ی عراق نوشت. به این سبب، عجیب نیست که ادب‌پروری سامانیان چنین اهمیت عظیمی در اقبال عمومی این سلسله یافته است. هر پژوهش عمومی درباره‌ی این دوره را که باز کنیم (مثلاً **تاریخ ایران کمبریج** یا **دانشنامه‌ی اسلام**) شرحی موسع از فرهنگ‌پروری این سلسله و توجه‌اش به زبان، اما فقط چند صفحه‌ی معدود درباره‌ی تاریخ سیاسی آن، سازمان اداری کشور و زندگی درباری می‌یابیم. هر تاریخی مستلزم یک ساختار روایی است تا برای خواننده مفهوم باشد. در مورد سامانیان، خلا‌های طولانی در روایت تاریخی به سکوت برگزار شده‌اند و نبود مضامین اصلی آسان‌یاب با ارجاع به خدمات سامانیان به دستگاه خلافت و نقش‌شان در حمایت از شعر و ادب جبران شده‌اند، که این دو خصوصیت را نویسندگان معاصر در درباره‌های رقبای آنان یعنی صفاریان و آل بویه نمی‌یافتند. مورخان سده‌های میانه دلبسته‌ی تاریخ عبرت‌آمیز بودند و دوست داشتند تفاوت‌های بین سلسله‌های رقیب را شدت بخشند تا بتوانند تاریخ را به صورت تمثیل عرضه کنند. تصویر سامانیان در مقام دست‌نشانندگان وفادار خلیفه، مرزبانانی در برابر ترکان، و فرمانروایان سرزمینی پربرت، به سرعت با احساس حسرت‌بار شکست در پی یورش‌های ترکان در اواخر قرن دهم درآمیخت و عصر سامانیان را به عصر طلایی دستاوردهای ایرانی تبدیل کرد. اما این آمیزه‌ی

ناهمجوش پیشرفت فرهنگی و لحظه‌ی تاریخی گمراه‌کننده است. در واقع بازسنجی دوره‌ی شکل‌گیری حکومت سامانی (۲۰۵-۲۸۷ / ۸۲۰-۹۰۰) با استفاده از شواهد داده‌شده‌ی باستان‌شناسان و سکه‌شناسان روس و بازمینی دقیق متون، یادآور این است که خاستگاه سامانیان آسیای مرکزی بود و سوگیری آنان در مقام فرمانروایان به سمت استپ بود نه فلات ایران، و شکل و ساخت واحد سیاسی سامانی اولیه در ورارود سایه‌ای دیرپا بر تاریخ آنان می‌افکند.

البته نقشه‌ها هم ممکن است به اندازه‌ی متون گمراه‌کننده باشد. بگذارید با نگاه به سرزمین‌های سامانی از زاویه‌ای جدید آغاز کنیم، یعنی نه به‌عنوان کناره‌ی شرقی جهان ایرانی بلکه به صورت پایانه‌ی غربی جاده‌ی ابریشم آسیای مرکزی. اینجا خطه‌ی دولت‌شهرهای سابق سغدی — سمرقند، بخارا، کیش و نخشب — بوده که در سه قرن پیش از فتوحات مسلمانان بین چین و بیزانس تجارت ابریشم، مشک و فلزات گرانبها می‌کرده است و ثروتی عظیم از این راه به منطقه آورد که توجه خلفای اموی را به خود جلب کرد.

این ناحیه استپ پهناور و بازی بود که ایلات و عشایر، و نه دولت‌شهرها، در آن دست بالا را داشتند. بین امپراتوری‌های بزرگ اواخر عهد باستان واقع شده بود و صورت‌بندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوت با سرزمین‌های جنوب آمودریا داشت. مکان‌شناسی و موقعیت طبیعی (توپوگرافی) ورارودان در تاریخ این خطه اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. مرز شرقی آن با استپ حفاظ طبیعی مؤثرتر از سیردریا و شاخه‌هایش ندارد. دره‌ی زرافشان، محور ناحیه‌ی شهری سغد، همواره در معرض حمله‌ی ایلات صحرائشین استپ بود، عاملی که مانع از گسترش اقتدار خلافت به فراسوی دیوارهای اردوشهر می‌شد و سلطه‌ی خلافت بر ناحیه را سخت ناپایدار می‌ساخت.

در اینجا برخی جنبه‌های اوایل تاریخ سامانی را که در گزارش‌های رایج از آن دوره نادیده مانده است جمع‌بندی می‌کنم. اکثر مورخان سده‌های میانه آغاز حکومت سامانیان را در ۲۶۰ / ۸۷۳ یا ۲۸۰ / ۸۹۳ می‌دانند. اولی تاریخ فتح بخارا به دست اسماعیل سامانی است و دومی سالی که او شهر طراز را گرفت و خان ترک را از آنجا راند. اما شواهد برآمده از سکه‌های آن زمان یادآور این است که سامانیان در همان آغاز قرن نهم / سوم به‌عنوان والیان عباسی در منطقه منصوب شدند. من

با بازسازی خاستگاه خاندانی و نحوه‌ی انتصاب آنان به حکومت سمرقند آغاز می‌کنم. سپس تسخیر و رارودان و اقداماتی را که آنان برای تحکیم مرزهای جدید و حفاظت از راه‌های تجاری که موجب رونق و شکوفایی ناحیه بود انجام دادند به اختصار شرح می‌دهم. بررسی را با ذکر نکاتی درباره‌ی تاریخ این سلسله در قرن دهم/چهارم تکمیل خواهیم کرد. در فرجام سخن به مسئله‌ی «رنسانس» ایرانی خواهیم پرداخت و زمینه‌ی زبانی و سیاسی آفرینش ادبی دربار آنان در عهد نصر ابن احمد (۳۰۱-۳۳۱/۹۱۳-۹۴۲) و نوه‌اش منصور ابن نوح (۳۵۰-۳۶۵/۹۶۱-۹۷۵) را بررسی خواهیم کرد. سخن من دو وجه دارد: نخست این که کلید درک تاریخ آنان، هم به قدرت رسیدن نامتظره‌شان در ورارودان در اوایل قرن نهم/سوم و هم زوال تدریجی تسلط‌شان بر مشرق در اواخر قرن دهم، در نقش آنان به‌عنوان فرمانروایانی اهل آسیای مرکزی، نه ایرانی، نهفته است و دوم این که پیش‌شرط‌های زبانی برای نوزایی فرهنگی که این سلسله بدان شهرت دارد و نکو داشته می‌شود، از قبل و پیش از آمدن سامانیان به منطقه فراهم گشته بود.

تاریخ سامانیان نخستین

سمرقند، بلخ، ترمذ و کوه‌های تاجیکستان همه را نواحی زادبوم سامانیان دانسته‌اند.^۲ با این‌همه، سه متن از چهار متن قرن دهم که به زادگاه آنان اشاره دارند، و همه در دوره‌ی سامانی نوشته شده و بنابراین قابل توجه دقیق‌اند، برآن‌اند که سامان‌خدا، نیای سامانیان، دهقان روستایی در ناحیه‌ی بلخ بود.^۳ از این سه منبع، فرغانی که منبع خبری‌اش مردی از اهالی بخارا بود سرنخ جالبی می‌دهد که از روی آن می‌توان زادگاه آنان را به‌درستی تعیین کرد و نیز اطلاعات شوق‌انگیزی از فضای جامعه‌ای که در آن ظهور کردند به دست آورد. روایت یاقوت حموی از سخن فرغانی چنین است: «و قال الفرغانی أن أصلهم من سامان و هی قریه من قراء بلخ من البهارمه (فرغانی گفت که اصل آنان از روستای سامان، یکی از روستاهای بلخ از بهارمه بود)».^۴ این عبارت آخر مبهم است و در عربی معنای روشنی از آن برنمی‌آید. با این‌همه، در یک تاریخ متأخر و ناشناس بلخ به نام *فضائل البلخ* با مکانی در بلخ به نام *بهار دُره* برخورد می‌کنیم که خودش احتمالاً تحریفی از بهار دره (قلعه‌ی صومعه) است.^۵ از همان منبع درمی‌یابیم که اینجا ناحیه‌ی حکومتی بلخ بوده و

قلعه‌ی آخرین فرمانروای هپتالی، ترخان نیزک، در آنجا قرار داشت که در سال ۷۰۹/۹۱ درست سه سال پیش از آن‌که قتیبه ابن مسلم بخارا را فتح کند به دست او کشته شد.^۶

این نظر که سامان خدا از خاندان پادشاهی هپتالی برخاست با تاریخچه‌ی قدیم این خاندان و سابقه‌ی اجمالی رسیدن‌شان به مقامات بالا سازگار است. این خاندان برخلاف اربابان طاهری‌شان فقط در نخستین سال‌های خلافت مأمون که خلیفه در مرو اقامت داشت در عرصه‌ی تاریخ پدیدار شد.^۷ خود مأمون پسر کنیزکی بادغیسی بود و به خاطر این‌که خویشان مادری را دور خود جمع می‌کرد به او ایراد می‌گرفتند.^۸ نوادگان سامان خدا، به عنوان بزرگ‌زادگان تُخاری، از همان سرزمین خاندان مادر خلیفه، شاید با نزدیک‌ترین اطرافیان خلیفه خودمانی بودند. آنها برای مناصبی چون فرمانروایی در نواحی ورارود، ناحیه‌ی ناآرام شمال آمودریا که به تازگی تحت رهبری رافع ابن لیث علیه عباسیان قیام کرده بود، شایستگی داشتند. آنها از یک سو پرورش‌یافتگان فرهنگ محلی غرب آسیای مرکزی بودند، اما از سوی دیگر به لحاظ اجتماعی و سیاسی با همسایگان سغدی خود فرق داشتند زیرا نه در زبان و نه در پیوندهای سیاسی با آنان شریک نبودند. آنها به مأمون ترکیبی از منزلت اشرافی، شناخت محلی، و تبار خارجی ارائه دادند که چنان‌که حوادث نشان داد، از آن به درستی سود بردند تا به ناحیه‌ی آشفته‌ی ورارود ثبات بخشند و مرزهای آن را امن سازند.

دیگر نشانه‌ی قابل توجه که حاکی از اصل باکتریایی سامانیان است از شواهد دیگری برمی‌آید. امیر سامانی منصور ابن نوح، که مشهور است دستور ترجمه‌ی آثار طبری به فارسی را داد، در سال ۳۵۸ هـ در بخارا مدال نقشدار بزرگی ضرب کرد. این مدال که سکه‌ی اهدایی خاصی احتمالاً برای توزیع بین درباریان سامانی در ایام جشن‌های نوروزی بود، در سمت چپ طرح نیم‌تنه‌ی امیری باصلابت را نشان می‌دهد که در قیافه و لباس کاملاً بی‌شباهت به شمایل‌های ساسانی مورد علاقه‌ی فرهنگ درباری آل بویه است. نقش امیر در مدال منصور اما شباهت آشکاری با برخی سکه‌های نقره‌ای دارد که حاکمان هپتالی باکتریا در قرن ششم و هفتم میلادی ضرب می‌کردند. بال‌های بالای تاج و به خصوص طرح نیم‌تنه‌ی امیر با چهره‌ای پرهیبت — بینی برجسته، چشمان درشت، چانه‌ی تورفته — را هر دو تصویر دارند. از

این مطابقت‌ها برمی‌آید که طراح مدال بخارا یک سکه‌ی هپتالی نیزک ملک را مدل خود قرار داده است و این خود مسئله‌ی قصد طراح از انتخاب آن مدل را مطرح می‌کند. آیا حاکم سامانی که دستور این کار را داده بود به این وسیله می‌خواست نشان دهد که تبار از شاهان هپتالی دارد و نیاکانش با آنان پیوند داشته‌اند؟ این سؤال همچنان مطرح است اما شواهد سکه‌شناختی مجاب‌کننده است به‌خصوص از آنجا که مدل‌های دیگری از تمثال‌های شاهی وجود داشته که طراح مسلماً باید از وجود آنها باخبر بوده باشد اما به‌عمد آنها را کنار گذاشته و مدل هپتالی را برگزیده است.^۹

حال اگر به اوایل تاریخ سلسله برگردیم، نوح ابن اسد، نخستین حاکم سمرقند، در ۲۰۵/۸۲۰ به این مقام منصوب شد و دو دهه از حکومتش را صرف گسترش مرز با استپ به سمت شرق کرد. اندک‌زمانی پس از جلوس او، حاکمان ایالت کوهستانی اُشروسنه در شرق سمرقند اسلام آوردند؛ یک دهه بعد ایالت‌های فرغانه و شاش با کمک سپاهی از طاهریان تسخیر شد و روند گسترش به درون نواحی استپ به‌جد آغاز شد.^{۱۰} در سال ۲۲۵/۸۳۹ شهر اسفیاب در کنار سیردریا را مسلمانان گشودند و در سال ۲۶۰/۸۷۳ در پی افول اقتدار طاهریان در خراسان، بخارا به دست سامانیان افتاد و سامانیان حاکمان کلّ ورارود شدند.^{۱۱} فقط در ۲۸۷/۹۰۰، بیش از هشتاد سال پس از آمدن نوح ابن اسد به سمرقند بود که سپاهیان سامانی^{۱۲} خراسان را در پی شکست عمر ابن لیث حاکم صفاری در نبرد بلخ در برابر اسماعیل سامانی تصرف کردند. از آن پس سامانیان یک قرن دیگر بر شرق ایران فرمان راندند تا قراخانیان ترک در دهه‌ی ۳۸۰/۹۹۰ بر ورارود تاختند و منطقه را به استپ ضمیمه کردند. اما در سراسر این قرن سامانیان حکومت را از بخارا اداره می‌کردند و هرگز در نیشابور درباری تشکیل ندادند و به‌جای آن حاکمی بر خراسان گماشتند.

سامانیان متصرفاتشان در ورارود را چگونه حفظ می‌کردند؟ آنها رباط‌هایی ساختند که اجازه می‌داد رفت‌وآمد در طول مرزهای خود را بیابند و تنظیم کنند و در نواحی حساس واحدهای نظامی بگمارند. آنها سرمایه‌ی اجتماعی را در ایجاد مناسبات دیرپا با امیران محلی صرف کردند و با نخبگان مسلمان شهری که حاکم شهرها بودند و نیروی شبه‌نظامی محلی را زیر فرمان داشتند که نقش اساسی در دفاع از منطقه در برابر حملات از سمت استپ ایفا می‌کرد، پیوندهای

استوار برقرار کردند. رباط‌ها در سرتاسر حاشیه‌ی شمالی مملکت آنها برپا شده بود: در حول و حوش اسفیاب که در آن نظامیان بخارایی، سمرقندی و نخشبی مستقر بودند، در دیزک (غرب اشروسنه)، در نور (ناحیه‌ی استپ شمال سمرقند) و در پی‌کند. در سمت غرب، ردیفی از رباط‌ها در کناره‌ی مرزی بین استپ غوز و کوه‌های حاشیه‌ی شمالی جرجان ساخته شده بود شامل مجتمع‌های نظامی بزرگی چون رباط فراوه که سه قلعه‌ی تودرتو بود با خندقی در اطراف، و سربازخانه، اصطبل، اسلحه‌خانه، و آبرسانی مستقل. دو ردیف رباط دیگر نیز در طول حاشیه‌ی غربی و رارود ساخته بودند: یکی از مرو تا آمل می‌رسید و حفاظ جاده‌ی اصلی شرق-غرب بود که و رارود را به خراسان می‌پیوست و دیگری از آمل از طریق کناره‌ی آمودریا تا خوارزم می‌رفت.^{۱۲}

سامانیان همچنین سعی داشتند دوستی امرای محلی پیرامون خود را جلب کنند. این روند سیاسی را در منابع قرن دهم آسان‌تر می‌توان بازجست اما شروع آن باید از قرن نهم بوده باشد. این امیران شامل خوارزم‌شاه می‌شدند که حاکم بسیار ثروتمند و مقتدری بود و مملکت‌اش در دو سوی سودآورترین راه تجاری منطقه قرار داشت که و رارود را به حوضه‌ی ولگا و سرزمین‌های شمالی می‌پیوست.^{۱۳} از همین سرزمین‌های جنگلی بود که ارزشمندترین کالاها یعنی پوست و غلام تأمین می‌شد. سامانیان همچنین دوستی امرای جزء ترک در ناحیه‌ی سیردریا را جلب می‌کردند و آنها عشایر خود را به مرزبانی در برابر قبایل درون استپ می‌گماشتند و در عوض همکاری‌شان از امتیازات تجاری و مالیاتی برخوردار می‌شدند.

در خود سغد حاکمان سامانی شیوه‌ی رهبری «افقی» برقرار کرده بودند که در آن مرز بین خانواده‌ی امیر و سران جامعه به‌عمد از میان رفته بود و حاکم خود را «غازی» آرمانی جلوه می‌داد. سلسله‌مراتب درباری در حداقل بود و امیر سامانی همواره با طبقه‌ی علما و دانشوران در حشرونشر بود و با اشتیاق و علاقه در تدفین متکلمان و محدثان شرکت می‌جست. تصویری امیر نوح را پابره‌نه ایستاده در گوری تازه‌کنده نشان می‌دهد در حالی که جسد را با دست خود در گور می‌نهد و در تصویر دیگری امیر اسماعیل سامانی در «مجلسی» مرسوم با علمای حنفی سرگرم خوش و بش است به‌طوری که گویی همتایان او باشند. این گونه علاقت نزدیک بین امیران و سران شهر بدان معنی بود که خانواده‌ی حاکم برای پشتیبانی

نظامی نه تنها می‌توانست به قشون دائمی خود که از غلامان بودند بلکه به کاردانی شبه‌نظامیان شهر موسوم به مَطَّوعه (نیروهای داوطلب) نیز تکیه کند که در رباط‌های مرزی مستقر بودند و قشون شهروندان را برای دفاع از شهر تشکیل می‌دادند. این شبه‌نظامیان با دنباله‌روان اردو و فقیران شهری که در دیگر نواحی جهان اسلام در لشکرکشی‌ها به عنوان داوطلب وارد خدمت می‌شدند تفاوت داشتند. شبه‌نظامی‌های سامانی برآمده از سستی دور و دراز در خدمت نظامی شهری بودند که قرن‌ها کشورشهرهای سغدی را حفظ کرده بودند. آنها افرادی کارآزموده، آموخته‌ی حمل سلاح و کاملاً قادر به مقابله با ایلغاریان و همین‌طور غلامان سرباز بودند. در یک مورد قابل توجه، مَطَّوعه‌ی بخارا توانست در برابر حمله‌ی ۶۰۰۰ سرباز غلام که می‌خواستند شخص مورد نظر خود را بر تخت سامانیان بنشانند از شهر دفاع کند.^{۱۴} این طرح مختصر از نظام حکومتی سامانیان در ورارود قرن نهم تفاوت بسیاری با خصوصیات حکومت در ایالت خراسان دارد که در ۲۸۷/۹۰۰ به دست آنان افتاد. جالب است که سامانیان هرگز سعی نکردند سرزمین‌های جنوب آمودریا را به متصرفات خود ضمیمه کنند تا آن‌که با ظهور اقتدار صفاریان در اواخر قرن نهم مجبور به این کار شدند. این که توجه اسماعیل بیشتر به شرق بود تا غرب در اولین اقدامی نمایان است که بلافاصله پس از رسیدن به حکومت ورارود در ۲۸۰/۸۹۳ انجام داد. در آن سال وی ایالت اشروسنه را به خاک خود ضمیمه کرد و لشکری گران به شهر تَلَس کشید که به اخراج قُرْلُق خان ترک انجامید.^{۱۵} با این حال چون عمرو لیث صفاری گفته بود که قصد دارد ورارود سامانی را به انقیاد خود درآورد، اسماعیل مجبور شد نیروهایش را گرد آورد و با عمرو در بلخ روبرو شود. اما حتی پس از آن‌که خراسان را گرفت اکراه داشت از این‌که به فرمان خلیفه به مازندران و سیستان، نواحی همواره ناآرام در شمال و جنوب خراسان، نیرو بفرستد.

سامانیان در قرن سوم و چهارم هجری

امیران سامانی پس از دست‌یافتن به خراسان پایتخت خود در بخارا را حفظ کردند و فرمانروایی بر خراسان را به حاکمان مختلفی سپردند. نخست عمداً به سرکردگان محلی خراسانی روی آوردند اما در سال‌های بعد امیران مُحْتَاجی چغانیان را منصوب کردند و سرانجام از میانه‌ی قرن چهارم غلامان خاندان خود،

سیمجوریان، را بدان گماشتند.^{۱۶} سیمجوریان اگرچه در سالیان نخستین به خاندان سلطنت وفادار بودند، پس از ربع قرن استقلال بالفعل، مجبور شدند برای حفظ اقتدار خود در خراسان در برابر قدرت نوظهور غزنویان در شرق تلاش کنند و پیوندشان با بخارا سستی گرفت. در دهه‌ی ۹۸۰/۳۷۰ مناقشهای بر سر دادن خراج سالانه به بخارا موجب بحران شد. حاکم سیمجوری خراج را متوقف کرد، پیغامی اهانت‌آمیز به بخارا فرستاد و در آن ولی‌نعمت خود را «والی بخارا» نامید و به قراخانیان رو کرد. خلافتی که با برافتادن صفاریان در خراسان پدید آمد، سامانیان را به سمت غرب کشانده بود، اما در خراسان قادر نبودند توفیق خود در مقام فرمانروایان سرحدات شرقی را تجدید کنند. آنها برخلاف دیگر سلسله‌های جانشینی این دوره پایگاه قدرتی در دستگاه خلافت ایجاد نکردند و قادر نبودند پیوندهای محکمی با «دهقانان» مشرق برقرار کنند. آنها پدیده‌ی نادری در تاریخ اسلامی عرضه می‌کنند: دولتی نیرومند که در پیرامون پیدا شد و فرابالید اما تلاش کرد جایگاه خود را در دارالاسلام پیدا کند.

خط سیر تاریخ سامانیان در شرق ایران در قرن دهم، که در اینجا به شکل بسیار مختصری شرح داده‌ام، با شکل نظام حکومتی که در قرن گذشته در ورارود ایجاد کرده بودند تعیین شد. آنها به عنوان امیران مسلمان برخاسته از آسیای مرکزی این توانایی را داشتند که آخرین لشکرکشی عمده‌ی تسخیر را در دوره‌ی اولیه‌ی اسلامی پیش برند، اما در ضمن این کار دولتی تشکیل دادند که همواره به استپ‌های شمال شرقی نظر داشت که هم منبع ثروت تجاری بود که آنان را پایدار می‌داشت و هم تهدید ایللیاتی دائمی برای تداوم موجودیت‌شان. اکثر منابع ما به مناسبات سامانیان با همسایگان مسلمان‌شان در سمت غرب نظر دارند و درباره‌ی روابط آنها با استپ تقریباً هیچ نمی‌گویند. اما از معدود اشاره‌ها می‌توان دریافت که استپ شرقی در سراسر دو قرن موجودیت‌شان که می‌کوشیدند موازنه‌ای شکننده را با همسایگان شرقی خود حفظ کنند همواره آنان را دل‌نگران می‌داشت. ابو عبدالله جیحانی (درگذشت حدود ۹۲۵/۳۱۳) وزیر نصر ابن احمد سامانی و مؤلف نامدار جغرافیای مفقود مشهور در مبحث *مسالک*، هنگامی که برای بر تخت نشاندن دست‌پرورده‌ی جوانش مبارزه می‌کرد، با پرداخت خراج سنگین سالیانه‌ای به قدرت‌های استپ موافقت کرد تا آنها را دور نگه دارد.^{۱۷} همین نصر

ابن احمد در اواخر حکومت‌اش با «پادشاه چین»، احتمالاً خان اویغورها، پیمان ازدواجی بست و ایلچی به شهر سَنَدبیل در غرب چین گسیل کرد تا خان‌زاده خانم اویغور را برای عروسی با پسر و ولی عهدش به بخارا بیاورد.^{۱۸} اتحاد سامانیان با اویغورها باید بدین نیت بوده باشد که در برابر همسایگان نزدیکشان، در استپ ترک، جبهه‌ی (شرقی) دومی ایجاد کنند. در سال ۳۴۹/۹۶۰ ابن اثیر به طرز مرموزی اشاره می‌کند که ۲۰۰,۰۰۰ چادر ترک به اسلام گرویدند.^{۱۹} گرویدنی در این مقیاس باید نشان‌دهنده‌ی بهبود روابط با استپ در سطحی شایان بوده باشد، اما منابع ما به پیامدهای آن اشاره‌ای نمی‌کنند و درباره‌ی استپ در سه دهه‌ی پیش از ایلغار قراخانیان تقریباً هیچ نمی‌گویند.

«رئسانس» ادبی سامانی

و بدین ترتیب بازمی‌گردیم به سرآغاز این بحث. چنان‌که گفتیم، تاریخ سیاسی اوایل دولت سامانی بسیار مبهم است و سامانیان پیش از هرچیز به‌خاطر احیای فرهنگ ادبی ایران شهرت دارند. نصر ابن احمد سامانی از چهره‌های نامداری در میان خداوندان شعر و ادب ایران چون رودکی و دقیقی حمایت کرد که اشعاری دل‌انگیز در مدح او سرودند و نیز منظومه‌های حماسی که داستان‌های کهن پادشاهان ایران را به زبان دری یا فارسی نوین بازمی‌گفت. سامانیان همچنین تصنیف آثار متشور فارسی از جمله ترجمه‌ی ادبیات کلاسیک عربی اعم از آثار همه‌پسندی چون قصه‌های حیوانات موسوم به *کلیله و دمنه* و آثار تحقیقی مهمی چون ترجمه‌ی بلعمی از *تاریخ طبری* و *تفسیر طبری* را تشویق کردند. حمایت درباری سامانیان یا امرای محلی در گزارش‌های مربوط به آن زمان قوه‌ی محرک‌ی اصلی در پس پشت نهضت احیای فرهنگ و ادب تلقی می‌شود که دیری در زیر یوغ عرب سرکوب شده بود. من که در این موارد تخصصی ندارم، در اینجا سخنم را به چند نظر ساده محدود می‌کنم. نخست این‌که فارسی نوین، زبانی که ادبیات سامانی بدان نوشته می‌شد، به هیچ رو تلاش بومی پیش‌پاافتاده‌ای برای ایستادگی در برابر استیلای سرتاسری زبان عربی در شرق ایران در قرن هشتم و نهم نبود. چنان‌که فراگتر اخیراً یادآوری کرده است، زبان فارسی صرفاً زبانی محلی برای محاوره‌ی عام در زندگی روزمره نبود و در امور تجاری، دینی و عملی به خط‌های گوناگون از جمله عبری،

سریانی و مانوی رواج داشت.^{۲۰} دست‌نشته‌ی یهودی-فارسی قرن هشتمی متعلق به دندان‌اولیق در حوضه‌ی تاریخ فقط یادآور کوچکی است در این خصوص که روال کار و امور تجاری، مدت‌ها پیش از آن‌که سامانیان در صحنه ظاهر شوند، در جاهایی که زبان فارسی نقش زبان میانجی را در آن‌ها ایفا می‌کرد، چگونه باید بوده باشد.

دوم این‌که استفاده از زبان فارسی در ورارود با آمدن سربازان مسلمان فارسی‌زبان در صفوف لشکریان قتیبه ابن مسلم، که در اردوشهرهای بخارا و سمرقند مستقر بودند و با نومسلمانان سغدی به این زبان حشرونشر می‌کردند، شتاب چشمگیری گرفت. در عبارتی خارق‌العاده در *تاریخ بخارای نرشخی*، مؤلف شرحی از نماز جمعه در مسجد نوساخته‌ی قتیبه در بخارا می‌دهد. او می‌گوید به نومسلمانان سغدی گفته شده بود نماز را به زبان خودشان بخوانند اما ادعیه و آیاتی که آنها می‌شنیدند به فارسی بود.^{۲۱} اگرچه زبان عربی زبان وحی شمرده می‌شد و قرآن بدان نازل شده بود و زبان معارف دینی هم بود، علمای حنفی ورارود همچنان استفاده از زبان فارسی در مراسم عبادی و نماز را برای مسلمانانی که عربی نمی‌دانستند، مجاز اعلام می‌کردند. این را از سخنان سرخسی از علمای قرن یازدهم و حملات تند علمای شافعی به رقبای حنفی خود در مورد این عمل می‌توان دریافت.^{۲۲}

سوم این‌که زبان فارسی بی‌تردید زبان دیوان شاهی در چند دولت ایرانی بوده است. این در دولت صفاریان نیز همچون سامانیان صدق می‌کند. مقدسی می‌گوید مراسلات دربار سامانی به فارسی بود و همین‌گونه بود عرایضی که خطاب به پادشاه نوشته می‌شد.^{۲۳} استفاده از خط عربی برای نگارش فارسی باید به اعتبار آن افزوده و رواج آن را بسی سهل‌تر ساخته باشد.

این ملاحظات مرا وامی‌دارد بگویم که زبان فارسی پیش‌تر، پیش از آن‌که رودکی قصیده‌هایش را بسراید، منزلت زبانی «والا» را یافته بود. با توجه به منزلت رفیع زبان فارسی عجیبی نیست که سامانیان استفاده از آن را در دربار خود تشویق و نظم و نثر فارسی را پشتیبانی می‌کردند. نگرش جاری درباره‌ی اقبال ادبیات اولیه‌ی فارسی شاید بیش از حد نگران اعتراضات تند بیرونی، ثعالبی و همگنان‌شان، محافظه‌کاران خشک‌اندیشی در مسئله‌ی زبان است که می‌گفتند «فارسی فقط برای نقل حکایات وقت خوابیدن خوب است».^{۲۴} نظر من این است که بیرونی و دیگران

نماینده‌ی اقلیتی اندک اما پرسروصدا بودند که اعتراضات علنی‌شان به واسطه‌ی شهرت ادبی‌شان تشدید شده است. درواقع احتمالاً مقاومت در برابر استفاده از زبان فارسی به‌عنوان زبان فرهنگ و تتبعات عالی کم‌تر از آنی بود که اینان به ما نشان می‌دهند. تغییرات اساسی در منزلت زبان فارسی که راه را برای فوران خلاقیت ادبی هموار کرد که مشخصه‌ی عصر سامانی شد، بسی پیش از ظهور سامانیان در صحنه رخ داده بود.

امرای سامانی، برخاسته از سنتی فرهنگی که در حاشیه‌ی بیرونی‌تر فرهنگ اصلی ایرانی قرار داشت، به اعتماد به نفس به سرعت بالنده‌ی اتباع فارسی‌زبان خود تکیه کردند و خود را پادشاهان عجم نامیدند. اهداف سیاسی نهان در پشت بزرگ‌ترین یادمان‌های نهضت ترجمه‌ی عصر سامانی، یعنی ترجمه‌ی تفسیر طبری و تاریخ طبری، به نفع اهداف وسیع‌تر فرهنگی نادیده مانده است زیرا خود تاریخ سیاسی دربار سامانی هنوز کاملاً مورد پژوهش قرار نگرفته است. بگذارید سختم را با چند اشاره درباره‌ی ترجمه‌ی بلعمی از تاریخ طبری برای روشن‌تر کردن این نکته تمام کنم. چندین مفسر متذکر شده‌اند که محتوای اثر بلعمی با اصل عربی آن تفاوت اساسی دارد و کل دستگاه فنی آن اثر یعنی سلسله‌ی اسنادهای متن طبری را فاقد است. بلعمی در پیشگفتار عربی اثرش به خواننده می‌گوید شاه منصور ابن نوح که از خواندن متن عربی بس بهره برده بود، به او دستور داد آن را ساده‌تر و کوتاه‌تر سازد تا رعایای فارسی‌زبان او نیز بتوانند آن را بخوانند و دریابند. تفسیر فارسی، ترجمه‌ای که گروهی از دانشوران حنفی انجام دادند، نیز حاکی از ساده‌تر شدن اساسی متن اصلی است.

پژوهشگران امروزی درباره‌ی قصد از این ترجمه‌ها توضیحات متفاوتی داده‌اند. میثمی می‌گوید بلعمی بازیبنی‌هایی در تاریخ انجام داد تا چنین القا شود که سامانیان وارثان یک گذشته‌ی شاهنشاهی پرشکوه ایرانی‌اند، در حالی که دانیل معتقد است ترجمه‌ی بلعمی درواقع می‌خواست هشدار باشد برای همه‌ی کسانی که با سنت حنفی معارضه می‌کردند.^{۲۵} پژوهش اخیر پیکاک هردو نظر را رد می‌کند و این نظر کمتر بدبینانه را دارد که بلعمی بر تعهد سامانیان به اسلام اصیل تأکید می‌ورزد و آن را وسیله‌ی مشروعیت آنان قرار می‌دهد و آنان را دارای هویتی متفاوت با بویان بی‌اعتقاد در غرب و عشایر ترک نومسلمان استپ در شرق معرفی می‌کند.^{۲۶} هر سه

پژوهشگر توضیح خود در مورد ترجمه‌ها را از بافتار کلی تاریخ سیاسی سامانیان، تا آن حد که از اندک منابع موجود برمی‌آید، برداشت می‌کنند. اما این هم مفید است که زمینه‌ی سیاسی بی‌واسطه‌ی هردو طرح ترجمه را در نظر بگیریم.

ترجمه‌ی تاریخ در سال ۹۶۳/۳۵۲ درست دو سال پس از آن انجام گرفت که منصور ابن نوح تخت سامانی را غصب کرد و وارث اصلی را که جانشین برادرش عبدالملک (درگذشت ۹۶۱/۳۵۰) شده بود برانداخت، و تدابیر پدرش نوح ابن نصر درباره‌ی جانشینی را نقض کرد.^{۲۷} طراح این کودتا خواجه‌ی اسپانیایی، فائق اندلسی، معلم و ملازم منصور بود. فائق وقتی که اقتدار برتر سیاسی در دربار یافت، همه‌ی اهرم‌های قدرت در حکومت سامانی را به مدت ربع قرن قبضه کرد. چنان‌که در پیشگفتار گفته می‌شود، فائق بود که زمینه‌ی سفارش ترجمه‌ی تاریخ به بلعمی را فراهم کرد، مسلماً به این نیت که به سلطنت پادشاهی نامشروع رنگ و لعابی ببخشد. حمایت دربار از این ترجمه‌ها نوعی فرصت‌طلبی سیاسی بود که از منزلت زبان فارسی به عنوان زبان میانجی استفاده کرد و جسورانه با انحصاری که زبان عربی تاکنون بر تتبع دینی اعمال می‌کرد به مقابله برخاست. به نظر می‌رسد انسجام متون ترجمه‌شده از فشاری که سرکردگان سیاسی بر مترجمان وارد آورده‌اند سخت لطمه دیده است. حذف کردن آن‌همه مطلب از متن اصلی طبری، متن بلعمی را از ساختار اساسی عاری ساخته است، و الحاق مطالب جدید بدان بدون انتظام و انسجام از منابع جدید صورت گرفته است. تفسیر فارسی نیز معجونی خارق‌العاده از متونی است که اندک ارتباطی با اصل دارند و در صورت و محتوا از همان اول مفسران را سردرگم ساخته است. اغتشاش و آشفتگی متن چندان است که به سرهم‌بندی می‌ماند و هرگز امکان نداشت مورد تأیید گروه دانشوران به کار گمارده شده قرار گیرد.^{۲۸} نقایص هردو متن را می‌توان ناشی از نبود ساختاری دقیق برای آثار دانست — خصیصه‌ای که در مورد طرحی با مقاصد سیاسی و نه ادبی — البته اولویت نداشت و همچنین ناشی از نیاز مبرم به انجام گرفتن سریع کار در آن محدوده‌ی زمانی که سروران سیاسی مؤلفان تعیین کرده بودند.

هدف ترجمه‌ها، چنان‌که پیکاک اشاره می‌کند، این بود که نشان دهد امیران سامانی سنی‌های معتقد و مدافعان راستین آن هستند. اما تصمیم به نگارش هردو اثر به زبان فارسی اول برای این بود که طبقه‌ی علما را به اطاعت از شاه وادارد و

بدین وسیله تحقیرشان کند و دوم این که با سفارش کاری چنین پردامنه و بلندپروازانه نشان دهد که سامانیان شایسته‌اند که «پادشاهان عجم» باشند، حاکمان سرزمین فارسی‌زبان شرقی ایران که فارسی از دیرباز در آنجا زبان رایج بود. سامانیان سخت وابسته‌ی محیط جغرافیایی بودند زیرا سرمایه‌ی اجتماعی و اقتصادی‌شان در مرز با استپ متمرکز بود. فرهنگ دربار سامانی نیز در حاشیه‌ی کانون فرهنگی قرار داشت. مدال بزرگی که منصور ابن نوح درست شش سال پس از آن که بلعمی کار تاریخ را شروع کرد انتشار یافت تمثالی بر روی خود دارد که شبیه حاکم هپتالی تخارستان، خاستگاه سامانیان، است. این حاکی از احیای نوعی هویت‌یابی منطقه‌ای در دربار سامانی است که آن سلسله را از سنت‌های اصلی پادشاهان ایرانی، که رقبای معاصرشان خود را به آنها منتسب می‌کردند، بسی دور می‌سازد. جغرافیا و تبار هر دو نشان‌دهنده‌ی ریشه‌ی آسیایی مرکزی این سلسله است و حاشیه‌ای بودن آنان را نسبت به میراث ایرانی تشدید می‌کند. عجیبی نیست که سامانیان در میان همه‌ی سلسله‌های شاهی، این گونه مشتاق ترویج زبان فارسی و فرهنگ ادبی آن بودند. آنان به‌عنوان فرمانروایان ناحیه‌ای مرزی با گویش‌های متعدد و هویت‌های اجتماعی بومی، نیاز مبرمی به ایجاد فرهنگی مشترک براساس زبانی که سربازان مسلمان قتیبه ابن مسلم با خود به بخارا آوردند احساس می‌کردند.